دین نزد مغولان

عرب، زهرا

زهرا عرب‏ مغولان گروهی بزرگ از نژاد زردند که از دیرباز در سرزمینهای شمال و شمال غربی چین(مغولستان‏ کنونی)می‏زیستند.دسته‏ای دیگر از پیوستگان‏ نژادی آنان(قوم ترک)به داخل سرزمینهای اسلامی‏ نفوذ کرده قدرتهای محلی و گاه حکومتهای بزرگ را تشکیل داده بودند،لیکن مغولان تا ابتدای قرن‏ هفتم هجری به اتحاد بین طوایف و تشکیل قدرتی‏ مؤثر نایل نیامده،مجبور به اطاعت از چین بودند. از جمله طوایف مختلف سازندهء قوم مغول می‏توان‏ از تاتار،قیات،اویرات،آرلاد،جلایر،کورلوت، قرقیز،تنکقوت و قورقان نام برد.(1)

پیش از آغاز قرن هفتم هجری یسوکا یا یسوکای‏ بهادر(رئیس قبیلهء قیات)توانست تعدادی از طوایف مغول را تحت حکومت خود متحد کند و برخی از قبایل تاتار را شکست دهد.پسر او تموچین(به معنای«آهنگین»که بعدها به چنگیز مشهور شد)تمامی قبایل مغول را تحت سلطهء خود درآورد و در دههء اول قرن هفتم با شکست بعضی‏ طوایف ترک قدرت بلامنازع آن منطقه شد.

در این زمان چنگیز خان با دو دولت نیرومند همسایه شد:چین در جنوب و ایران در غرب،که‏ در ناحیهء ماوراء النهر با آن مرتبط بود.وی بدون‏ زحمت بسیار توانست دولت بزرگ چین را مقهور خود کند و در حالی که از دولت حاکم بر ایران‏ (خوارزمشاه)همواره نگران و اندیشناک بود،کوشید که با آن از در دوستی درآید.اما بی‏تدبیری و جهالت سلطان محمد خوارزمشاه و احتمالا دسایس خلیفهء بغداد(الناصر لدین الله)پای چنگیز را به ایران کشاند(616 هجری)که در مدت سه‏ سال شهرهای ماوراء النهر و خراسان را یکایک فتح‏ و چپاول و قتل عام کرد.دنبالهء کار او را جانشینان‏ وی ادامه دادند تا در سال 656 با قتل‏ المستنصر بالله خلیفهء عباسی و قتل عام بغداد و تخریب آن،جهان اسلام به طور کلی زیر سم‏ ستوران مغول قرار گرفت.

در برخورد و تصادم دو قوم یا دو ملت قومی پیروز خواهد بود که بتواند با اتکا بر قوهء تدبیر و با توسل به‏ تمدن و فرهنگ پیشرفته‏تر خویش بر قوم دیگر فایق‏ آید.(2)با حمله مغولان بر ممالک چین و ایران، گر چه این سرزمینها نتوانستند در برابر یورش‏ بیرحمانهء آنان مقاومت کنند،اما به لحاظ فرهنگی و دینی این مغولان بودند که تحت تأثیر آداب و رسوم‏ و فرهنگ مردمان این سرزمینها قرار گرفتند و دست. از آیین اجدادی خویش برداشتند.یورش‏ خانمانسوز مغولان بسیاری از شهرهای ایران-به‏ ویژه خراسان بزرگ،شامل ماوراء النهر-را با خاک‏ یکسان کرد،تعداد بی‏شماری از فضلا،دانشمندان‏ و صاحبان هنر در این حملات کشته شدند و هزاران مجلد کتاب و نسخ ارزشمند در زیر خروارها خاک مدفون شد.اما در نهایت این فرهنگ غنی‏ ملتهای مسلمان مغلوب بود که توانست بر آن قوم‏ وحشی چیره شود و به تدریج مغولان را جذب خود نماید،به گونه‏ای که آنان سرانجام مروج دین اسلام‏ و آداب و رسوم اسلامی و به ویژه ایرانی و زبان‏ فارسی شدند.

آنچه در پی خواهد آمد شمه‏ای است از وضعیت‏ دینی مغولان از زمان چنگیز خان تا گرایش آنان به‏ دین مبین اسلام،و در آن ابتدا به اعتقادات سنتی‏ مغولان-که هم می‏تواند از زمرهء ادیان ابتدایی و هم‏ ادیان ملل باستانی باشد-پرداخته خواهد شد و سپس تأثیر آنان از دینهای بودایی،مسیحی و آنگاه‏ اسلام آوردن ایشان که معرف تحولی است قطعی، بررسی می‏شود.

دین سنتی مغولان

پیش از وحدت مغولان و تشکیل امپراتوری عظیم‏ مغولی،طوایف مختلف آنان اغلب بر دین سنتی و بومی خود،همراه با آیینهای شمنی بودند.لیکن از چند قرن پیش از آن برخی از طوایف(مانند کرائیت) مسیحی شده بودند و برخی هم بودایی بودند،در عین حال که به سبب همجواری با چین و تأثر از فرهنگ آن،دین کنفوسیوسی نیز بر آنها تأثیر گذاشته بود.

مغولان به خدای یکتا ایمان داشتند و او را خالق‏ آسمانها و زمین می‏دانستند،همچنین خوشبختی و بدبختی خود را به او نسبت می‏دادند.(3)خدای‏ بزرگ مغولان«گوگ تنکری»یا«گوی تنکری»نام‏ داشت،(4)از کلمهء«منگو»که در زبان مغولی به‏ معنای ابدی و جاوید بود خداوند را مراد می‏کردند.(5)بنا بر خبری مربوط به چنگیز خان، وی پیش از عزیمت به یک سفر جنگی،خدای‏ بزرگ را«خدای قدیم»خطاب و او را نیایش و برای‏ پیروزی دعا کرد.(6)مهمترین سوگند مغولان به‏ خداوند،آسمان و زمین بوده است.(7)به اعتقاد آنها خدای یگانه،فرمانروایی روی زمین را به آنها اعطا کرده بود و عبارت«به خواست خداوند جاوید»که در ابتدای احکام خود می‏آوردند،یا این‏ جمله که«آسمان را یک خدا و زمین را یک فرمانروا شایسته است»ناشی از همین عقیدهء آنهاست.(8)

مغولان در کنار خدای واحد به خدایان دیگر و بتهای گوناگون نیز باور داشتند،آنها خورشید و ماه‏ و ستارگان را می‏پرستیدند و برای نیایش خورشید، سه بار به سمت جنوب کرنش می‏کردند.خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی را نتیجهء عمل شیاطین‏ می‏دانستند و با نواختن طبل به زعم خود شرّ شیاطین را از خورشید و ماه رفع می‏کردند.(9)آنان‏ بتهایی نیز داشتند که از نمد ساخته بودند و برای‏ نیازهای گوناگون از جمله تکثیر گله‏های خود، هدایایی نثار این بتها می‏نمودند؛از آشامیدنیهای‏ خود برای آنها می‏ریختند و گاه به دهان آنان چربی‏ یا غذای خود را می‏مالیدند.پس از مرگ چنگیز، وی نیز در شمار خدایان مغول درآمد.(10)اعتقادات‏ شمنی جزء ارکان دینی مغولان محسوب می‏شد.

اساس آیین شمنی بر قبول وجود ارواح مؤثر در امور و امکان تسلط بر آن ارواح برای مقاصد معین‏ است.بدین سان در آیین شمنی جادوگری،دفع یا احضار ارواح،پیشگویی و درمانگری نقشی مهم‏ دارد.مغولان،شمنها یا جادوگران و پیشگویان‏ خود را«قام»می‏نامیدند.قامان مدعی بودند که‏ شیاطین و ارواح در تسخیر ایشان هستند و قادرند امور آینده را پیش‏بینی کنند.مغولان در انجام کارها با قامان مشورت می‏کردند و امرا و سلاطین هم به‏ آنها اعتماد کامل داشتند.(11)یکی از مشاوران‏ اصلی چنگیز یلوچوت سای نام داشت که در فن‏ پیشگویی ماهر و مورد اعتماد چنگیز بود.(12)

قامان برای پیشگویی و تشخیص نیک و بد کارها از استخوان شانهء گوسفند استفاده می‏کردند.به این‏ ترتیب که استخوان را در آتش می‏افکندند و آن قدر صبر می‏کردند تا سیاه شود.سپس قام به دقت در آن می‏نگریست،اگر شکستگی در استخوان به‏ وجود آمده بود،نشانهء شومی و نحسی و سرانجام‏ ناخوشی بود،و اگر استخوان شکسته نمی‏شد، نشانهء خیر و نیکی و سرانجام خوش کار تلقی‏ می‏شد.(13)روشهای دیگری نیز برای پیشگویی‏ وجود داشت که اکثرا به واسطه حیوانات انجام‏ می‏گرفت.(14)

از دیگر وظایف شمنها یا قامان محاسبهء اوقات و برپایی عبادتگاهها بود؛راندن ارابهء بتها را نیز باید قامان انجام می‏دادند.(15)همچنین در میان مغولان کسانی بودند که ادعا داشتند به وسیلهء برخی سنگها و مالش یا زدن آنها به هم می‏توانند برف و باران‏ ایجاد کنند.این هنر به مغولی«یای»و «جدامیشی»،و این نوع سنگ«جده»یا«یده»و کسی که آن کار را انجام می‏داد«یایچی»یا«جده‏ چی»نامیده می‏شد.(16)

قامان به معالجهء بیماران نیز می‏پرداختند.این‏ شمنها بودند که تشخیص می‏دادند بیماری علت‏ طبیعی دارد یا نتیجه حلول ارواح شریر است،و آنگاه بر حسب مورد به درمان اقدام می‏کردند.دفع‏ ارواح به کمک وسایل جادویی بود.از راههای دفع‏ ارواح خبیث از بیمار،قرار دادن شمشیرهای براق‏ در بستر او یا آویختن بتی بر بالای سرش بود. چنانچه بیماری ادامه می‏یافت،تمام نزدیکان، بیمار را ترک می‏کردند و کسانی که در هنگام بیماری‏ در کنار او بودند تا نه ماه نمی‏توانستند وارد اردوی‏ بزرگان شوند.(عدد نه برای مغولان همچون دیگر اقوام زرد مقدس بود)اگر مغولان خود نمی‏توانستند بیماری را درمان کنند،به ناچار از قبایل و طوایف‏ دیگر کمک می‏خواستند.چنان که یکی از همسران‏ منکو را که بر آیین شمنی بود،راهبی مسیحی درمان‏ کرد.راهب وی را واداشت سه بار در برابر صلیب‏ سجده کند و سپس گرد ریواس و آب متبرک بدو خوراند.(17)

مغولان به نقش شیاطین و ارواح و سحر و جادو اعتقاد زیاد داشتند و چون به شدت از سحر و جادو می‏هراسیدند،اگر دیگران به این کار متهم‏ می‏شدند،طبق«یاسانامهء»چنگیزی مجازات‏ سختی در انتظارش بود.از جمله فاطمه خاتون‏ ندیمهء توراکینا خاتون همسر اوکتای قاآن را به جرم‏ ساحری در آب خفه کردند.(18)اموری همچون‏ صید و قتل پرندگان جوان،شکستن دو استخوان به‏ وسیلهء هم،زدن ضربه به اسبان با دهانهء آنها، اصطکاک تیر با تازیانه از محرمات مغولان بود، همچنین آلوده کردن آب،شستن لباسهای کثیف در آب،و نیز فرو بردن چاقو در آتش و یا درآوردن غذا با چاقو به شدت ممنوع بود.زیرا آنها می‏پنداشتند که با این کار رعد و برق ایجاد می‏شود.(19)مغولان‏ به هنگام صاعقه و رعد و برق ساکت و خاموش‏ می‏ایستادند.اگر به خانه کسی صاعقه می‏زد یا برق‏ در میان گله‏های کسی می‏افتاد،سه یا چند ماه از اردو طرد می‏شد و سپس می‏توانست با شادی به‏ دیگران بپیوندد.(20)یک راه هم برای تطهیر در چنین مواقعی وجود داشت و آن عبور از میان آتش‏ بود.(21)در ماهی که رعد و برق زده می‏شد،تا آخر آن ماه از غذاهای خود نمی‏خوردند و در پایان‏ فریاد شادی و شعف سر می‏دادند.(22)مغولان‏ معتقد بودند که اگر کسی در بهار و تابستان به‏ هنگام روز در آب بنشیند یا دست در جوی آب‏ بشوید و یا با ظروف سیمین و زرین آب بردارد،رعد و صاعقهء شدید به وجود می‏آید،به همین دلیل و در«یاسانامهء»چنگیزی برای فرد خاطی مجازات‏ مرگ در نظر گرفته شده بود.(23)

مغولان مرده‏های خود را به همراه کاسه‏ای گوشت‏ و کوزه‏ای از شیر مادیان و در حالت چمباتمه به‏ خاک می‏سپردند.همراه با جنازهء بزرگان غلامانی‏ می‏بایست تا درون قبر جسد را بدرقه کنند و در صورت بخت خوش و خفه نشدن،نجات‏ می‏یافتند.همچنین با جنازهء فرمانروایان کنیزکانی نیز دفن می‏شدند.هلاکو به همین شیوه دفن شد و این‏ آخرین باری بود که در ایران شعایر مذکور مشاهده‏ شد.در زمان مرگ یک فرد،سه روز مراسم‏ عزاداری برپا بود،چند رأس اسب هم قربانی‏ می‏کردند و پوست آنها را می‏خوردند و استخوانهایشان را برای متوفی به آتش می‏کشیدند. مقادیر فراوانی اشیاء گرانبها و زر و سیم نیز همراه با جسد ثروتمندان و بزرگان در گور نهاده می‏شد.به‏ همین دلیل،برای جلوگیری از سرقت و آسیب‏ رساندن به اجساد محل دفن آنها را فاش نمی‏کردند و حتی گورکنانی که از محل قبر آنها مطلع بودند، اغلب کشته می‏شدند.در ضمن برای خانوادهء فرمانروا مقبره‏ای مخصوص(مخفی)وجود داشت. چنان که از وجود چنین مقبره‏ای برای چنگیز خبر داریم.(24)

چنگیز خان و پسر و جانشینش اوکتای تا پایان‏ عمر بر باور شمنی باقی ماندند و گرایشی به دیگر ادیان از خود نشان ندادند.کیوک با اینکه به ظاهر شمنها را مشاوران روحانی خود می‏دانست، کشیشان مسیحی نیز همواره در کنارش بودند.آیین‏ شمنی بر اثر نفوذ دیگر ادیان رو به ضعف گرایید، اما این بدان معنی نیست که این آیین خیلی زود از میان رفت،گر چه دیگر هرگز نتوانست نقش دین‏ رسمی را داشته باشد.در زمان هولاکوخان‏ جادوگری هنوز رواج داشت و قامها توانستند در کنار روحانیان بودایی نفوذ خود را حفظ کنند؛با این‏ حال در دوران زمامداری هولاکو شمن دربار را به‏ جرم ارتباط با جادوگران دشت قبچاق کشتند.(25) پس از آن،اعتقادات شمنی،دست کم در بین امرا و بزرگان ضعیف و به تدریج محو شد و البته در این امر نفوذ روحانیان بودایی را نباید نادیده گرفت.

مغولان و دین بودایی

اعقاب مغولان نخستین(چون با دیگر ملل مرتبط شدند)دینهای مختلف اختیار کردند.برخی‏ مسلمان شدند،بعضی مسیحی و گروهی به دین‏ بودا گرایش یافتند؛دسته‏ای اندک هم همچنان به راه‏ و روش سابق ادامه دادند.در حقیقت کسانی هم‏ که به ادیان گوناگون گردن نهادند(اغلب)در آن‏ تعصب نشان نمی‏دادند.(26)

تغییر دین مغولان(از آیین سنتی و بومی خود به‏ دین بودایی)در زمانهای دور هم انجام شده بود، عطا ملک جوینی از واقعه‏ای سخن می‏گوید که‏ طی آن تغییر دین،در اویغور پیش آمد:بوقو خان‏ امیر اویغور پیکی نزد شاه ختای فرستاد و توینان‏ (کاهنان دین بودایی)آنجا را دعوت به مناظره با قامان(شمنان)خود کرد.در این مناظره،قامان«بر جای خشک شده و بدین سبب مذهب بت‏پرستی‏ (بودایی)گرفتند».(27)

«بخشی»و«توین»نام کاهنان دین بودایی در زبان مغولی است،اما نویسندهء«تاریخ مغول» «بخشی»را نام روحانیان این دین و«توین»را نام راهبان گوشه‏نشین آن می‏داند.(28)جوینی در «تاریخ جهانگشا»دربارهء اعتقادات آنان توضیح‏ می‏دهد که خلاصهء آن از این قرار است:لزوم‏ احتراز از آزار حیوانات،خودداری از ظلم،پاسخ‏ بدی به خوبی،و تناسخ و تجدید حیات به نسبت‏ اعمال گذشته.به گفته جوینی آنان کتابی داشتند به‏ نام«نوم»که بر روایات و حکایات و مواعظ نیک‏[و] موافق شرایع و ادیان هر انبیاء مشتمل بوده‏ است.(29)به هر روی از جزئیات عقاید بودایی‏ مغولان اطلاعات دقیقی در دست نیست و نمی‏توان‏ گفت که آنان پیرو کدام فرقهء از این دین بوده‏اند.اما این مسلم است که با«لاماها»ی تبتی حشر و نشر داشته‏اند،(30)بنابراین ممکن است که به شاخهء «تنتره یا نه»تعلق داشته یا بدان نزدیک بوده‏اند.به‏ هر حال وضع دین بودا در ایران زمان مغولان،بسیار مبهم و تاریک است،چرا که مورخان مسلمان و مسیحی به دلایل گوناگون چنان که باید و شاید به‏ این موضوع نپرداختند.اما پیداست که‏ عبادتگاههای بودایی بسیاری در ایران ساخته شده و روحانیون بودایی بسیاری هم در آنها بودند.(31)از چنگیز تا منگوقا آن سلاطین مغول بر دین آبا و اجدادی خود بودند و ظاهرا منگو نیز بر همان شیوه‏ می‏رفت،لکن وی به پیروان ادیان مختلف به یک‏ چشم می‏نگریست و رعایت احترام همه را می‏کرد، علمای دین مسیحی،بودایی،دائویی و مسلمان‏ همه نزد او محترم بودند و آزادی مباحثه و مناظره‏ داشتند.(32)پس از منگو،چون نوبت به قوبیلای‏ قاآن رسید،وی دین بودایی را پذیرفت‏ و بدان علاقه نشان داد.اما پیروان‏ سایر ادیان در سلطنت او آزاد بودند و با یکدیگر مباحثه و مناظره می‏کردند.به فرمان او قسمتهایی از قرآن مجید،تورات و انجیل و متون مقدس بودایی‏ به زبان مغولی ترجمه شد.(33)و هولاکو خان نیز به‏ این دین تمایل نشان داد و معابدی برای تقویت این‏ دین بنا کرد(34)با توجه به منابع موجود نمی‏توان به‏ صراحت گفت که آیا هولاکو و جانشینش اباقاخان‏ پیرو دین بودا بودند یا خیر،و فقط آداب و رسوم‏ بوداییان را به کار می‏بستند و با اهداف سیاسی،آن‏ را رواج می‏دادند.آنچه مسلم است اینکه تمام‏ خانوادهء ایلخان،به ویژه زنان بی‏شمار این‏ خانواده،دین بودا را باور نداشتند و مسیحی‏ بودند.(35)در این ایام،در حالی که میان بزرگان‏ مغول،مسیحیان و بوداییان در اکثریت بودند و مسلمانان در اقلیت،بسیاری از عامه مغول به دین‏ بودایی ایمان داشتند.چون احمد تکودار(جانشین‏ اباقاخان)مسلمان شده بود و نسبت به بوداییان‏ سختگیری می‏کرد،واکنش شدید سرداران و عامهء مغول را برانگیخت.تکودار با پیروان ادیان دیگر با مسامحت رفتار می‏کرد اما نسبت به بوداییان بسیار خشن بود.وی معابد بودایی را ویران کرد ولی به‏ روحانیان این دین آسیب زیادتر نرساند.به هر حال‏ اقدامات او قیام مغولان را در پی داشت و رهبری‏ قیام را ارغون به عهده گرفت که ظاهرا هدفش احیای‏ دین بودایی بود.سرانجام ارغون پیروز شد و بر تخت نشست و در واقع دین بودا دوباره رسمیت‏ یافت.ارغون به شدت تحت تأثیر روحانیان بودایی‏ بود،به گونه‏ای که به جز دو وزیرش تنها آنان را به‏ حضور می‏پذیرفت.(36)دین بودایی در زمان ارغون‏ رواج یافت و شاید بتوان گفت که از همین اوقات‏ آیین شمنی رو به نابودی گذاشت.(37)

پس از مرگ ارغون،بین دو دسته مسلمان و بودایی مغولان کشمکش تجدید شد(بایدوی بودایی‏ و غازان مسلمان)و مسلمانان پیروز شدند.غازان‏ که اصلا تربیت بودایی یافته بود،تغییر دین داده‏ مسلمان شده بود.واقعهء پیروزی غازان نشان دهندهء تغییر و تحولی مهم در جهتگیری اعتقادی مغولان‏ بود.پس از آن گرایش شاهزادگان و امرا به اسلام‏ شدت گرفت و از سپاهیان نیز بسیاری مسلمان‏ شدند.معابد بودایی از میان رفتند و جای خود را به‏ مساجد دادند.همهء تلاشهای بوداییان برای اعادهء وضعیت گذشته اثری نکرد و این دین در دورهء غازان‏ خان نفوذ و رواج خود را از دست داد.(38)آخرین‏ باری که در ایران از روحانیان بودایی سخن به میان‏ آمد،مربوط به زمان جانشین غازان،احمد اولجایتو است که کوشیدند وی را به دین بودایی‏ بازگردانند،ولی موفق نشدند.(39)

مغولان و دین مسیحی و یهودی

دین مسیحی در بین مغولان از اهمیت و اعتبار زیادی برخوردار بود،حتی پیش از بنیادگذاری‏ امپراتوری مغول،بعضی از قبایل مغول،همچون‏ کرائیت،مسیحی شده بودند.پس از آن در لشکرکشی‏های مغولان،تنها حکومتهای اسلامی و مردم مسلمان بودند که با آنان به معارضه برخاستند و هیچ گاه از دشمنی دست برنداشتند.به این ترتیب‏ کاملا طبیعی بود که مغولان به مسیحیان عنایت‏ بیشتری داشته باشند و به آنها آزادیهایی هم اعطا کردند.در مقابل مسیحیان از شأن و قدرتی‏ برخوردار شدند که پیش از آن محروم بودند،لذا به‏ مغولان نزدیک شدند و کوشیدند تا حکام و امرا و ایلخانان را به دین خود درآورند.اما امید مسیحیان‏ به اینکه روزی ایلخان به دین مسیحی بگرود،رفته‏ رفته به نومیدی مبدل شد.امید اولیهء آنان موجه بود، زیرا توانستند دو تن را که بعدا به مقام ایلخانی‏ رسیدند،در جوانی غسل تعمید دهند.(40)(احمد تکودار و الجاتیو با اسم نیکلا تعمید یافته‏ بودند).(41)

رواج دین مسیحی در میان مغولان بیشتر مدیون‏ کوششهای مبلغین نسطوری بود،اما مغولان میان‏ کلیساها تفاوتی نمی‏گذاشتند و همهء آنها را یکسان‏ می‏دانستند.(42)نفوذ مسیحیان در دربار مغول از زمان جانشین چنگیز،اوکتای قاآن شروع شد که‏ همسر و مشاورش مسیحی بودند.توراکینا خاتون‏ زوجه اوکتای مسیحی بود و او پس از مرگ قاآن‏ پسرش کیوک را به سلطنت برگزید،کیوک که از کودکی با دین مسیحی رشد کرده بود دست‏ مسیحیان را در امور حکومتی باز گذاشت.(43)و به این ترتیب کشیشانی از سرزمینهای مختلف و دربار او گرد آمدند،و مسلمانان از جایگاهی‏ برخوردار نبودند.(44)با اینکه کیوک مسیحی نبود اما همواره چهار کشیش در محضر او حضور داشتند.(45)پسر کیوک یعنی منگوقاآن نیز تابع و تقویت کنندهء ملت عیسی بود.(46)وی وزیری‏ نسطوری داشت،مادرش مسیحی بود و همسرانی‏ مسیحی نیز داشت.اما نمی‏توان گفت که او خود مسیحی بود.منگو که بر دین شمنی کهن خویش‏ می‏رفت،به همه ادیان یکسان می‏نگریست و آزادی‏ دینی و مناظرات مذهبی در زمان او برقرار بود.(47)

هلاکوخان خود بودایی بود اما همسرش‏ دوقوزخاتون که از طایفهء کرائیت بود دین مسیحی‏ داشت.به واسطه نفوذ همسر هولاکو و مشاور مسیحی او وارتان مسیحیان هلاکو و همسر او را نجات دهندهء خود می‏دانستند.احتمالا حمله‏ هلاکو به شام و مصر بی‏ارتباط با اقدامات وارتان‏ مسیحی نبوده است.(48)رابطه هولاکو با مسیحیان‏ بسیار مساعد بود و به آنان آزادیهایی اعطا کرده بود. او به مسیحیان اجازه داد ناقوسهای کلیسا را به صدا درآورند و حتی در مراسم عبادی آنها شرکت می‏کرد و با بسیاری از کشیشان عالی رتبهء(به ویژه‏ نسطوری)روابط دوستانه داشت.(49)هولاکو در فتح بغداد دستور داد به مسیحیان پناه آورده به‏ کلیسای بزرگ شهر آسیبی نرسد.(50)

باقاخان که تربیت یافته دوقوزخاتون بود،از هولاکو نیز پا را فراتر نهاد و دستور داد بر روی‏ سکه‏ها عبارت«به نام پدر،پسر،روح القدس»و علامت مسیح نقش بسته شود.دفاع از مسیحیت‏ در زمان او بسیار شدید شد و حتی به اتحاد با پاپ‏ و سلاطین مسیحی اروپا منجر گشت.(51)

دختر امپراتور بیزانس که به همسری اباقا درآمد، پیرو کلیسای ارتدوکس یونانی بود و همسر دیگرش‏ قدای خاتون به کلیسای نسطوری وابستگی‏ داشت.(52)تکودار(جانشین اباقا)در جوانی غسل‏ تعمید یافته بود اما بر اثر معاشرت با مسلمانان به‏ اسلام گروید و نام احمد را برگزید.(53)در زمان‏ حکومت احمد از نفوذ مسیحیان دربار کاسته شد و کلیساها جای خود را به مساجد دادند.اما با روی‏ کار آمدن ارغون که بودایی و دشمن اسلام بود بار دیگر مسیحیان نفوذ خود را در حکومت مغولی‏ گسترش دادند.(54)اما در دورهء ارغون قدرت فایقهء درباری نه در دست بوداییان بود،نه مسلمانان و نه‏ مسیحیان،بلکه یهودیان قدرت و عظمت فراوان‏ یافته و این به واسطهء وزیر یهودی او سعد الدوله‏ بود.البته یهودیان پیش از آن،به دلیل دشمنی با مسلمانان رابطه دوستانه‏ای با ایلخانان مغول‏ داشتند.وجود سعد الدوله یهودی در دستگاه‏ حکومت و اعمال نفوذ بر فرمانروایان مغولی، موجب شد که هیچ فرمانی علیه یهودیان از سوی‏ دربار صادر نشود.سعد الدوله حتی رسما دخالت‏ مسلمانان را در مناصب عالی ممنوع کرده بود.ولی‏ خشونتهای او خشم مردم را آن چنان برانگیخت که‏ امرای دربار را تحریک کردند تا ارغون را وادارد دستور قتل سعد الدوله را صادر کند.(55)سرانجام‏ با جلوس غازان خان بر تخت سلطنت،مسیحیت‏ و دین یهود دیگر در میان مغولان پشتیبانی نیافتند؛ اسلام پیروزی نهایی یافت و وضع دو دین به حالتی‏ که در زمان فرمانروایان مسلمان پیشین داشت، بازگشت.(56)

مغولان و اسلام

از زمان چنگیز خان روابط مغولان و مسلمانان بر مبنای عدم اعتماد بود.سپاهیان چنگیز در حملهء وحشیانه خود به ایران با مردمی رو به رو شدند که به‏ اسلام اعتقاد داشتند و مغولان را دشمن دین و کشور خود می‏دانستند.گر چه طبق قانون چنگیزی به‏ مسلمانان نیز آزادیهایی داده شد،اما همزمان با این‏ مدارا،دستورهایی صادر می‏شد که دشمنی ایلخانان مغول را با مسلمانان ثابت می‏کرد.از سوی دیگر بسیاری دستورهای دینی مسلمانان با جهان‏بینی مغولان سازگار نبود.مثلا طبق قانون‏ مغولی گوسفند را هنگام ذبح نباید از حلق ببرند، بلکه باید سینه و شانه آن را بشکافند.(57)

در زمان کیوک رفتار خصمانهء مغولان با مسلمانان‏ بیشتر شد؛در عوض،منگو در برابر اسلام‏ محتاطتر عمل کرد،وی در مراسم نماز مسلمانان‏ شرکت می‏کرد و برای بنای مدارس و امور دیگر مسلمانان مبالغی را هزینه نمود.منگو یک بار هم‏ از کشتار مسلمانان جلوگیری کرد و حتی مسببان آن‏ را به قتل رساند.(58)در مقابل هلاکوخان روابطی‏ شدیدا خصمانه با مسلمانان(سنیان)داشت و اباقا صرفا به سبب دشمنی با اسلام به وزیر خود جوینی‏ گوشت خوک خوراند.(59)این سختگیریها و دشمنیها در پیشرفت اسلام در دربار و میان‏ نزدیکان ایلخان-مانعی ایجاد نمی‏کرد و گرایش به‏ اسلام روز به روز افزایش می‏یافت.همزمان با رشد گرایش به دین اسلام در میان مغولان،زنان ایشان‏ نیز که بیشترشان مسیحی بودند به اسلام متمایل‏ شدند.از جمله قتلغ خاتون دختر اباقاخان‏ مسلمان شده و به زیارت کعبه رفت.(60)برادر اباقا،تکودار نیز پس از جلوس بر تخت فرمانروایی‏ در 681 هـ-،تحت تأثیر شیخ عبد الرحمان،دین‏ اسلام را پذیرفت و نام احمد را برای خود برگزید.او با پیروان ادیان دیگر رفتاری مسالمت‏آمیز داشت اما نسبت به بوداییان-که آنان را بت‏پرست می‏دانست- خشن و سختگیر بود.افزون بر این،وی کوشید که‏ از اشاعهء مسیحیت جلوگیری کند و فرمان داد تا به‏ جای کلیساها مسجد بسازند.احمد تا حدی‏ زیانهایی که اباقا به مسلمانان وارد آورده بود،جبران‏ کرد.مساجد و مدارس را از نو ساخت و کمکهای‏ دیگری به مسلمانان نمود.(61)

وقتی ارغون به حکومت رسید تحت تأثیر وزیرش‏ سعد الدوله به سختگیری نسبت به مسلمانان‏ پرداخت.اما جانشینان او راه سازگاری و مدارا با مسلمانان را در پیش گرفتند.تا زمان غازان خان که‏ با گرایش به اسلام تحول نهایی در جهت گیری‏ فرهنگی مغولان به وجود آورد.(62)غازان خان که‏ تربیت بودایی یافته بود اما در محضر شیخ‏ صدر الدین ابراهیم حموی در فیروزکوه به دین اسلام‏ گروید و نام محمود را بر خود نهاد.این واقعه‏ای‏ بسیار مهم در تاریخ مغولان ایران به شمار می‏آید. با گرایش غازان خان به دین اسلام به تدریج‏ گروههایی به دین اسلام ایمان آوردند و به پیروی از او نزدیک به صد هزار تن از مغولان مسلمان‏ شدند.(63)در زمان غازان خان پیروان ادیان دیگر روزگار سختی را گذراندند.(64)به دستور او در تمام روستاها مسجد بنا کردند و موقوفات زیادی‏ برای خانه کعبه ترتیب داده شد.مدارس علوم‏ دینی،خانقاه برای دراویش،بیمارستان،کتابخانه‏ ،ساختمانهای عام المنفعه،طعام خانه برای‏ مستمندان،پرورشگاه برای یتیمان و حتی مراکزی‏ برای دانه دادن به پرندگان در زمستان احداث شد. به سبب گرایش غازان خان به فقه حنفی پیروان این‏ مکتب بسیار تقویت شدند،اما غازان کوشید با زیارت مرقد حضرت علی(ع)و امام حسین(ع)حسن‏ نیت خود را نسبت به شیعیان اثبات کند.گفته شده‏ که به دستور او سکه‏هایی با عبارات مذهبی شیعیان‏ زده شده بود.(65)

پس از مسلمان شدن غازان،دربار مغول شاهد کشمکشهای دیگری بود،تضاد بین شیعه و سنی. از زمان هلاکو شیعیان در دربار دارای نقش و نفوذ بودند.برای نمونه خواجه نصیر الدین طوسی‏ توانست میان هلاکو و شیعیان روابط دوستانه‏ای‏ برقرار کند.این روابط موجب شد که شهر حله در بین النهرین(شیعه‏نشین)بدون جنگ و خونریزی‏ تسلیم هولاکو شود و در عوض عتبات عالیه از هر گونه صدمه‏ای محفوظ ماند.غازان خان نیز به‏ شیعه عنایت ویژه‏ای داشت.اعقاب حضرت‏ علی(ع)را از پرداخت مالیات معاف کرد و خود به‏ زیارت اماکن مقدسه شیعه می‏رفت.(66)

برادر و جانشین غازان خان،اولجاتیو در این‏ جهت بیشتر فعالیت کرد.او ابتدا مسیحی بود. سپس بودایی شد و سرانجام به دین اسلام مشرف‏ گشت و مذهب حنفی را پذیرفت.در سال 707 هـ.ق تحت تأثیر رشید الدین و نظام الدین به‏ مکتب شافعی متمایل شد.همین امر باعث بروز اختلافاتی میان فرق اهل تسنن گشت.اولجاتیو که‏ به سبب مشاجرات پیشوایان مذاهب حنفی و شافعی نسبت به آنها دلسرد شده بود،در نهایت با راهنمایی تاج الدین آوجی و جمال الدین مطهر در زمرهء شیعیان اثنی عشری درآمد.تا آن زمان نام‏ خلفای راشدین بر روی سکه‏های او نقش می‏بست‏ اما از این پس نام دوازده امام(یا فقط سه امام اول) بر روی مسکوکات ایلخان ضرب شد.به این ترتیب‏ شیعیان بر اثر علاقه بدو وی را«خدا بنده»لقب‏ دادند و در مقابل سنیان او را«خربنده» خواندند.(67)

با مرگ اولجایتو و روی کار آمدن ابو سعید بار دیگر ایلخان جوان به مبانی اهل سنت معتقد شد و نام خلفای راشدین دیگر بار بر روی سکه‏های او نقش بست.به این ترتیب مذهب شیعه اثنی عشری‏ در زمان ابو سعید نفوذ خود را در دستگاه حکومت از دست داد و از کمکهای دولتی بی‏بهره ماند.(68)

آنچه در دورهء مغول به طور کلی شاهد آن هستیم، شیوع مذهب تشیع در این دوره است.از زمان‏ تشکیل حکومت ایلخانان(از دورهء هلاکو)به‏ تدریج این مذهب در ایران قوت گرفت و با عبور از فراز و نشیبهایی چند،به حدی رسید که دولت‏ صفویه تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرد؛(69) مذهبی که تاکنون نیز مذهب رسمی کشور باقی‏ مانده است.

پی نوشت:

(1)-«جامع التواریخ»،رشید الدین فضل الله همدانی،ص 26.

(2)-«تاریخ مغول»،عباس اقبال آشتیانی،ص 81.

(3)-«تاریخ مغول در ایران»،برتولد اشپولر،ص 174.

(4)-«تاریخ مغول»،مقدمه به قلم فیروز منصوری،ص 41.

(5)-«تاریخ جهانگشا»،حواشی به قلم محمد قزوینی،ج 2، ص 289.

(6)-«جامع التواریخ»،ص 439.

(7)-همان،ص 274.

(8)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 175.

(9)-همان،صص 174 و 175.

(10)-همان،ص 176.

(11)-«تاریخ جهانگشا»،عطاملک جوینی،ج 1،ص 44.

(12 و 13)-«تاریخ مغول»،ص 86.

(14 و 15)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 176 و 177.

(16)-همان،ص 87.

(17)-همان،صص 180 و 181.

(18)-«تاریخ مغول»،صص 86 و 152؛«تاریخ جهانگشا»،ج‏ 1،صص 200 و 201.

(19)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 178 و 179.

(20)-«تاریخ مغول»،ص 87.

(21)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 179.

(22)-«تاریخ مغول»،ص 87.

(23)-«جامع التواریخ»،ج 1،ص 487؛«تاریخ مغول»،ص‏ 87.

(24)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 182 و 183.

(25)-همان،صص 185 و 186.

(26)-«تاریخ جهانگشا»،ج 1،ص 18.

(27)-همان،ص 44.

(28)-«تاریخ مغول»،صص 86 و 87.

(29)-«تاریخ جهانگشا»،ج 1،صص 43 و 44.

(30 و 31)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 186 و 187.

(32)-«تاریخ مغول»،ص 158.

(33)-همان،ص 163.

(34)-همان،ص 198.

(35)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 185 و 187.

(36)-همان،صص 187 تا 190.

(37)-همان،ص 186.

(38)-همان،صص 189 تا 193.

(39)-همان،ص 196.

(40)-همان،صص 211 و 220.

(41)-«تاریخ مغول»،ص 313؛«تاریخ مغول در ایران»،ص‏ 188.

(42)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 204 و 211.

(43)-«تاریخ مغول»،ص 154.

(44)-«تاریخ جهانگشا»،ج 1،صص 213 و 214.

(45)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 205.

(46)-«تاریخ جهانگشا»،ج 3،ص 8.

(47)-«تاریخ مغول در ایران»،همان جا؛«تاریخ مغول»،ص‏ 158.

(48)-«تاریخ مغول»،صص 189 و 199.

(49 و 50)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 213 و 214.

(51)-«تاریخ مغول»،صص 202 تا 204؛«تاریخ مغول در ایران»،ص 220.

(52)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 188.

(53)-«تاریخ مغول»،ص 221.

(54)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 222.

(55)-«تاریخ مغول»،صص 237 تا 243؛«تاریخ مغول در ایران»،صص 190 تا 248.

(56)-«تاریخ مغول در ایران»،ص 224.

(57)-همان،صص 238 تا 240؛«جامع التواریخ»،ج 1،ص‏ 488.

(58)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 241 و 242.

(59)-همان،ص 242.

(60)-همان،ص 197.

(61)-همان،صص 189 و 232 و 243.

(62)-همان،ص 243.

(63)-همان،ص 191؛«تاریخ مغول»،صص 256 و 260.

(64)-«تاریخ مغول»،همان جا.

(65)-«تاریخ مغول در ایران»،صص 193 تا 195.

(66)-همان،صص 244 و 245.

(67)-همان،صص 195 و 196،308،313 تا 318.

(68)-همان،صص 196 و 246.

(69)-همان،ص 243.

منابع:

(1)-«جامع التواریخ»،خواجه رشید الدین فضل الله همدانی،به‏ کوشش بهمن کریمی،ج 1،تهران،1362.

(2)-«تاریخ جهانگشا»،علاء الدین عطاملک جوینی،به کوشش‏ محمد قزوینی،3 جلد،1329.

(3)-«تاریخ مغول»،عباس اقبال آشتیانی،مقدمهء از فیروز منصوری،تهران،1364.

(4)-«تاریخ مغول در ایران»،برتولداشپولر،ترجمه دکتر محمود میرآفتاب،تهران،1351.

(5)-«سفرنامه ابن بطوطه»،ترجمه محمد علی موحد،تهران، 1361.